

بحران سرمایه داری و مارکسیسم

ف. فرخی

مقدمه:

در ماههای گذشته شاهد قلم زنی های متنوع ای در مورد بحران جاری سرمایه داری و توجیحات علل این بحران و بحرانهای سرمایه داری بطور کلی بوده ایم. البته این ننتها موجب تعجب نیست، بلکه در واقع بجز این هم نمیتوان انتظار داشت. چراکه بحرانها، بسته به شدت وخامت و وسعتشان کمتر یا بیشتر، شیرازه شیوه تولید سرمایه داری را و قاعدتاً با آن کل جامعه را بلرزه میاندازند، و از این طریق همه طبقات اجتماعی را در آن درگیر میکنند. هر بار که بحرانی تازه بروز میکند (یا صحیحتر است که گفته شود هر گاه این بیماری مزمن سرمایه داری حاد میگردد) این توجیحات و تفسیرها از نو سر برمیآوردند، اما نکته قابل توجه این است که اینها را علاوه بر ظاهر رنگارنگشان میتوان و باید به دو دسته اصلی تقسیم کرد و این تقسیمی است که بیش از یک قرن قدمت و اعتبار دارد. یا این قلم زنی ها در جهت منافع تاریخی - طبقاتی پرولتاریاست و از این جهت منطبق با مارکسیسم و سوسیالیسم علمی است. یعنی اینکه فریب ظواهر قضایا را نمیخورد، دست به ریشه میبرد و در هر لحظه و هر کلام مترصد آشکار کردن تضادهای طبقاتی در پس پدیده هاست. و یا اینکه، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه و یا از روی ناآگاهی، توجیح گر سرمایه است. خلط مطلب میکند، معلولها را بجای علل مینشاند، قادر نیست به عمق مسئله برود و هدف و سرانجامش از زیر تیغ بیرون کشیدن شالوده نظام سرمایه داریست.

در مورد اول شکی نیست که آموزش آموزگاران مارکسیسم بحد کافی روشن است و آنها با این قضیه بنوبه خود تسویه حساب کرده و به روشنی توضیحش داده اند. شرح این مهم موضوع بحث این مقاله است. برای مارکسیسم بعنوان بیان تنوریک جنبش پرولتاری در هر مورد موضوع بر سر نشان دادن تناقضات ذاتی و اساسی و ناگزیری درگذشتن از اوضاع متناقض اجتماعی حاکم و اثبات فناپذیری آنها میباشد. این اساسی ترین وجه مشخصه این تبیین از تباینات تنوریک جنبشهای دیگر طبقات اجتماعی که سعی در حفظ این نظام متناقض دارند میباشد.

مورد دوم اما تنوع بسیار دارد. هر کدام به تناسب جایگاهش در صف سرمایه و نظام کارمزدی، تفسیر خاص خود را دارد. اما همه در یک چیز با هم مشترکند و آن اینکه منشأ موضوع باید در خفا بماند تا بهر طریق که شده کلیت نظام حاکمیت سرمایه محفوظ بماند. لذا گاهای یهودی ربا خوار، گاه بورس باز و استریت، زمانی تاجر و دلال بی مبالا و کارخانه دار طماع و . . . مسبب معرفی میشوند. در بهترین حالت دلیل بحران به گرایش نزولی نرخ سود، یا سرریز بازار و غیره رجوع داده میشود که چه آگاهانه باشد، همانند دستگاه عریض و طویل چپ سرمایه که برای مسموم کردن مارکسیسم و کاهش حدت تضاد طبقاتی طراحی شده اند، و چه از روی ناآگاهی و غالباً با نسخه برداری کور از آن قبلی صورت گیرد، در هر صورت آب به یک آسیاب میریزد. صرفنظر از جیره خواران مستقیم سرمایه (ایدنولوگهایش، دولتهایش و غیره) که در واقع بحران را ناشی از خود این شیوه تولید نمیدانند و مغرضانه آنرا مخفی میکنند، تفسیرهای نامبرده دیگر نیز با عمده کردن یک جنبه از پروسه تولید سرمایه داری، مثلاً گرایش نزولی نرخ سود، مانند هر برداشت یکطرفه دیگر به دگم گرایی کشیده شده و بجای ریشه یابی مسئله متوسل به عواملی (کم و بیش مهم) هر چند دخیل درپدیده اما فرعی میشوند و از این طریق مرکز توجه را از تناقضات ذاتی و ریشه ای سرمایه داری منحرف کرده و به معلولهای این تناقضات میکشانند.

و اما خود موضوع:

همانطور که اشاره شد، شیوه تولید سرمایه داری و اشکال حرکت آن، بنحوی علمی و در جزئیات توسط مارکس و انگلس تحلیل شده است. آنچه در اینجا میآید اهم و مفاد این بررسیهاست. آموزش آنها در مورد این بحث برخاسته از درک مادی تاریخ آنها میباشد، همانگونه که این درک در واقع هسته و پایه اصلی تبیین مارکسیستی را بطور اعم تشکیل میدهد. بر مبنای این درک، شالوده همه نظامهای اجتماعی تولید است و در دنباله آن مبادله محصولات تولیدی. نوع توزیع این محصولات و لذا سازمان طبقات اجتماعی نیز بر اساس شیوه تولید و نحوه مبادله محصولات آن میباشد. در نتیجه از منظر مارکسیسم علل پایه ای تمام تغییرات اجتماعی و دگرگونیهای سیاسی همه در تغییرات شیوه تولید و مبادله است. در اینجا لازم است که پروسه تولید اجتماعی بشکل کلی بررسی شود چون موضوع بر سر ریشه یابی پدیده ایست که ذاتی سرمایه داری است. تولید کالا، یعنی تولید بمنظور مبادله، عمر بسیار طولانی ای دارد، اما فقط در دوره حاکمیت سرمایه است که شکل مسلط و یا در واقع بتدریج تنها شکل شیوه تولید میگردد. این را میتوان همچنین بمثابة چیرگی روزافزون ارزش مبادله به موازات تکامل شیوه تولید سرمایه داری دید.

در قرون وسطی تولید مبتنی بر ارزش مصرف بود، یعنی اینکه انگیزه اساسی تولید رفع نیازهای شخصی بود. دهقان و خانواده اش صاحب ابزار کار خود بودند و تصاحب محصولات نیز جنبه فردی داشت و بر اساس کار شخصی بود. در نتیجه یا مبادله ای صورت نمیگرفت و یا اگر هم میگرفت جنبه استثناء داشت. تازه از زمانیکه دهقانان و پیشه وران به تولیدی بیشتر از حوائج خود دست یافتند، کالا و مبادله معنی پیدا کرد. مبادله محصولاتی که اضافه بر نیازهای آنها بود به آن محصولات ماهیت کالایی داد و بتدریج باعث پیدایش بازار شد. اما این اضافه تولید و مبادله منتهی از آن و آن بازار بوجود آمده، بسیار محدود بودند.

با توسعه و تکامل نیروهای مولده، تولید کالایی وزنه هر چه سنگین تری در جامعه میشد. همراه با این مبادلات رشد کرده و بازارها گسترش می یافت. این تحولات نطفه بندی سرمایه داری در دل نظام فئودالی بود. شیوه مبادله فئودالی دیگر نمیتوانست جوابگوی این تکاملات ابزار تولید و گسترش مبادلات و بازار باشد. این شیوه تولیدی جدید با عاملش، بورژوازی، نظام فئودالی را داغان کرد و بر ویرانه های آن بنای سرمایه داری را نهاد. او با تجمع کارگران در زیر یک سقف برای تولید یک کالای واحد، اولین نوع گسترش دامنه پروسه تولید را آغاز کرد. بتدریج شکل تولید کالایی دست بالا گرفت و با تقسیم کار و مانوفاکتورها تولید مادی رشد روزافزون نمود. مبادلات بشکل محلی دیگر جوابگوی میزان تولید نبودند و با اکتشافات جغرافیایی و مستعمرات بازارها ملی شد و بازار جهانی متولد شد. از این بیعد تأثیرات دوگانه شدند. رشد مداوم نیروهای مولده، بازار و مبادله را، و این دو نیروهای تولیدی را تکامل و گسترش دادند. شیوه تولید کالایی شکل حاکم و ایجاد ارزش مبادله ای اصلی ترین انگیزه تولید مادی شده بود. با پیشرفتهای علمی و استفاده از آنها در تولید، صنعت بزرگ پا به صحنه گذاشت و نیروهای مولده آنچنان رشد و نمو کردند که در تمام طول تاریخ انسانی سابقه نداشت. ایجاد ارزش مبادله به تنها انگیزه تولید مادی مبدل شد. بازار جهانی گسترش عظیمی یافت و شیوه تولید سرمایه داری خود را به اقصا نقاط جهان تحمیل کرد و جهان را یکپارچه در شبکه تار عنکبوتی خود فرو برد و تمام ملل را بهمیدگر وابسته کرد.

همة این رشد بیسابقه و تکامل گسترده نیروهای مولده توسط بورژوازی نمیتوانست بدون تبدیل وسایل تولید منفرد به وسایل تولید اجتماعی انجام گیرد. در کنار تولید منفرد قرون وسطایی بتدریج تولید اجتماعی پا به عرصه وجود گذاشت. وسایل تولید دیگر نمیتوانستند همگی توسط یک نفر بحرکت در آیند بلکه میبایست توسط اجتماعی از کارگران بکار گرفته میشدند. خود پروسه تولید نیز از یکسری اعمال انفرادی به سلسله ای از حرکات اجتماعی متصل و وابسته بهم مبدل گردید. بنابراین محصولات دیگر نتیجه کار شخصی منفرد نبودند بلکه در هر مورد محصولی بغایت اجتماعی شده بودند و هیچ کس دیگر نمیتوانست ادعا کند که او محصول را ساخته است.

این ابزار کار اجتماعی شده، محصول اجتماعی شده و پروسه تولید اجتماعی شده، در تمام شیوه قدیمی تولید انقلاب کرد، اما خصلت انقلابی اش برسمیت شناخته نشد. و این در واقع در شیوه تولید سرمایه داری ابزاری گردید برای توسعه و تکامل تولید کالایی. شکل تصاحب محصولات کمافی سابق تصاحب مبتنی بر تولید کالایی ماند. این بدین معنی است که علاوه بر اجتماعی شدن بینهایت تولید در نظام سرمایه داری وسایل تولید و محصولات تابع شکلی از تصاحب اند که پیش شرط آن تولید خصوصی است و در واقع این خود بورژوازی بود که پیش شرطهای این شکل از تصاحب را از بین برد.

همین ناسازگاری تولید اجتماعی با تصاحب سرمایه دارای نطفه تمام تعارضات و ناهنجاریهای این نظام را در بر دارد و همین تضاد و ناسازگاری است که به این شیوه خصلت سرمایه دارانه میدهد.

تنها شکل باقیمانده پیوند اجتماعی در نظامات پیشرفته سرمایه داری مبادله است. شکل غالب رابطه در این نظام رابطه خرید و فروش نیروی کار یا رابطه کارمزدیست. این رابطه که در دوران فئودالیسم استثنایی بود با فروپاشی آن نظام رفته رفته به شکل غالب نظام سرمایه داری بدل میشود. جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید و تمرکز آنها در دست سرمایه داران، پراکنده شدن خدمه فئودالها، بیرون رانده شدن دهقانان از زمینهایشان، تحلیل رفتن کار دستی همه از جمله عواملی بودند که باعث رشد روزافزون جمعیتی شدند که حالا دیگر بجز نیروی کار خویش همه چیز را از دست داده بود، یعنی به تسلط رابطه کارمزدی در سرمایه داری انجامیدند.

از همین جاست که تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه دارانه خود را بصورت تضاد آشتی ناپذیر بین پرولتاریا و بورژوازی مینمایاند.

در محیطهای کار سازماندهی کار بشکل اجتماعی و تقسیم کار با برنامه، که از همان دوران مانوفاکتورها مرسوم شده بود، انجام میگرفت و با تکامل سرمایه داری هر چه بیشتر بارز و مشخص میشود، چیزیکه در تضاد با نوع تقسیم کار طبیعی فئودالی بود و دست آخر نیز آنرا از صحنه بیرون کرد و خود انقلابی در شیوه تولید بود. اما علاوه بر این با برنامه‌ریزی درون کارخانه ای، در مجموع جامعه هرج و مرج حکمفرماست. هر کس با وسایل تولید تصادفاً در اختیارش و برای نیاز مبادله ای

شخصی خود تولید میکند. هیچکس نمیداند چه مقدار باید تولید کند و چه میزانی از این تولید قادر است که به بازار راه یابد و چقدر از آن مورد نیاز و قابل فروش است.

در اینجا تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه دارانه خود را بصورت تضاد سازمان تولید بابرنامه در هر محل کار با هرج و مرج تولید در مجموع اجتماع بروز میدهد.

این دو شکل تظاهر تضاد (منشأ گرفته از اولین تضاد اساسی یادشده بالا) اشکالی هستند که شیوه تولید سرمایه داری در آنها حرکت میکند و منشأ ذاتی سرمایه داری و این نظام را گریزی از آنها نیست و با حرکتی حلزونی و با حلقه های هر چه تنگتر شونده، سرمایه داری را به زمان مرگش نزدیکتر میکنند. این سیر حرکتی از یک دوره با رشد میانگین آغاز میشود، به مرحله ای با رشد عظیم و شتابان میرسد، سپس بحران سر میرسد و در تعاقب آن یک دوران رکود میآید. در ادامه به یک میانگین جدید و رشدی بازهم بالاتر و سپس بحرانی سهمگین تر و **الآخر. همین تضادهای ذاتی سرمایه علت پایه ای تمام نابسامانی های جامعه تحت سلطه سرمایه، از جمله بحرانها، میباشد.** و چنانچه دیده میشود بحرانها نیز بمثابة مرحله ای از روند عادی شیوه تولید سرمایه داری در ساختار و در ذات آن خانه دارند و از آن جدایی ناپذیرند.

سرعت تکامل و گسترش صنعت از سرعت توسعه بازارها، که حالا دیگر شامل دورافتاده ترین نقاط دنیا هم میشوند، پیشی میگیرد و تصادم این دو اجتناب ناپذیر میگردد. یا سرمایه داری داغان میشود و یا این تصادمات موسمی میگردند. در هر دوره ای به یک بحران ختم میگردد. بحران اصولاً به مرحله ای اطلاق میشود که در آن شیرازه شیوه تولید سرمایه داری از هم میگسند، بازارها اشباع میشوند، کالاها تل انبار شده و غیرقابل فروش میگردند، مبادلات متوقف میشوند، پول نقد نایاب و اعتبارات بی اعتبار میشوند و از بین میروند. کارخانه ها از کار میافتند، قدرت خرید توده ها کاهش مییابد. حراجهای اجباری، ورشکستگیهای پیاپی و انهدام نیروهای تولیدی فراوان نتیجه این پدیده اند. بنابراین دیده میشود که در این بحرانها ما در واقع با طغیان شیوه تولید علیه شیوه مبادله و طغیان نیروهای مولده علیه شیوه تولید روبرو هستیم.

نیروی محرکه هرج و مرج یادشده در تولید اجتماعی قابلیت تکامل نامتناهی وسایل تولیدی و ماشین آلات را توسط رقابت به قانون اجباری برای هر تک سرمایه دار تبدیل میکند که یا متناسب با آنها تولید خود را متکامل میکند و یا به ورشکستگی کشانده میشود. اما همین تکامل از طرف دیگر به منزله زائد سازی هر چه بیشتر کار انسانی و کنار زدن هر چه بیشتر کارگران در شیوه تولید سرمایه داری میباشد. تعداد کارگران آماده به کار از میزان متوسط مورد نیاز سرمایه فراتر میرود و نتیجتاً لشکر ذخیره پرولتری ایجاد میشود که در دوران رشد سرمایه بکار گمارده میشوند و در دورههای رکود و بحران به خیابان ریخته میشوند.

در نظامهای مبتنی بر تولید کالایی تولیدکنندگان تسلط شان را بر روابط اجتماعیشان از دست میدهند. محصولات بر تولیدکنندگان تسلط مییابند. و هر چند هرج و مرج حاکم است، معذالک این شیوه تولید نیز قوانین خاص و ذاتی خویش را دارد. قوانینی که برای خود تولیدکنندگان بیگانه اند و بیرون از اراده آنها و بر علیه شان بمثابة قوانین کور طبیعی این شکل مشخص تولید قد علم میکنند. یعنی اینکه علت پایه ای در سطوح عیان جامعه خود را به صورت قوانین جبری سرمایه داری مینمایانند. همانطور که مثلاً سود که در سطح جامعه عیان است، فقط شکل مسخ شده ای از اضافه ارزش است، شکلی که در آن منشأ اضافه ارزش پوشیده شده و محو میگردد و فقط از طریق یک بررسی علمی راز آن برملا میگردد.

گرایش نزولی نرخ سود نیز یکی از این قانونمندیهای شیوه تولید سرمایه داری است. با توسعه و تکامل سرمایه داری، با فرض ثابت بودن درجه استثمار کار، دیده میشود که رشد نسبی سرمایه ثابت با شتاب بیشتری نسبت به سرمایه متغیر انجام میگیرد، یعنی اینکه همان میزان نیروی کار همواره حجم فزاینده ای از سرمایه ثابت را بحرکت در میآورد. به بیانی دیگر در هر مقدار معین سرمایه اجتماعی، پیوسته بخش بزرگتری از آن به وسایل کار و بخش کوچکتری از آن به کار زنده اختصاص داده میشود و این سرمایه اجتماعی نسبت به بزرگی حجم خود پیوسته کار اضافه کمتر و کمتری را جذب میکند. این منتج به گرایش نرخ سود عمومی به کاهش میشود. البته اولاً این بهیچوجه نافی نمو حجم مطلق کار اضافی مورد تصاحب کل سرمایه اجتماعی فعال نمیشود، یعنی اینکه علارغم این قانونمندی شیوه تولید سرمایه داری (که برای اولین بار توسط مارکس کشف شد) که نرخ سود گرایش به نزول دارد با این حال نسبت کار پرداخت نشده به کار پرداخت شده همزمان میتواند رشد کند. در ثانی این قانون تنها بیان دیگریست برای تکامل بالنده پارآوری اجتماعی کار. خلاصه کلام اینکه این قانون برانگیزنده و مشوق بحرانهاست و نه علت آنها. به همین منوال است در مورد سرریز کالا در بازار که خود معلولی است از هرج و مرج در تولید اجتماعی و عاملی و بازیگری است در پروسه بحران و نه علت آن. علت پایه ای بحرانها را فقط میتوان در تضادهای نامبرده بالا جستجو کرد و فقط با انگشت گذاشتن روی آنهاست که میتوان پایان اجتناب ناپذیر عمر این شیوه تولید را که خود به بزرگترین مانع بر سر راه رشد نیروهای مولده تبدیل شده است اعلام کرد.

ف. فرخی

۴ ژانویه ۲۰۰۹